

واسازی طراحی شهری و بازتنظیم آن در جهان جنوب^۱

کامیلو بوآنو؛ ملیسا گارشیا لامارکا؛ و آندره وید^۲

ترجمه: رضا بصیری

مقدمه

کاتبرت^۳ (2011b) در کتاب فهم شهرها: روش در طراحی شهری^۴ در پی آنست که با فراتر رفتن از محتوا و وجوه فنی طراحی شهری، کندوکاوی در ملاحظات نظری تر صورت دهد؛ به ویژه چگونگی تفکر در خصوص اینکه با طراحی شهری چه باید کرد. وی در نقد فقدان یک دگرشناسی (هتولوژی)^۵ بسیار دقیق - یا فراروش‌هایی که تفکر در طراحی شهری را سازماندهی کنند- و با این استدلال که طراحی شهری به‌عنوان یک «رشته»، همچنان فاقد تبیینی از خود است که بتواند کنش‌ها و فرایندهایش را مشروعیت بخشد، ادعای آثار قبلی‌اش (2003, 2006, 2007) را تکرار می‌کند.

این نقد از طراحی شهری در مقام یک رشته، در نحوه تعریف و تبیین اصطلاح «طراحی شهری» منعکس است؛ و تعریف و تبیین آن اغلب به‌واسطه تبیین آنچه طراحی شهری نیست، رخ می‌دهد؛ یا طراحی شهری به‌عنوان چیزی «مابین» تعریف می‌شود؛ برای مثال، مابین برنامه‌ریزی شهری و معماری، یا مابین شهر و ساختمان (Cuthbert 2007: 181-2). گرچه برخی متون متأخر (Gunter 2011, Goonewardena 2011) به این موضوع پرداخته‌اند، اما تلاش‌های محدودی توسط نظریه‌پردازان طراحی شهری در جهت استقرار این «رشته» در متن مناظرات و مباحثات علمی بزرگ‌تر صورت گرفته است. در عوض، ارتباطات طراحی شهری با علم از طریق اتخاذ رویکرد راسیونالیستی برنامه‌ریزی شهری و اقتباس از تمرکز معماری بر «عملکردی بودن» و «فرم»، به منصف ظهور رسیده است (Cuthbert 2011b). افزون بر این، از آنجایی که روش‌شناسی جریان غالب در طراحی شهری، فاقد یک تحلیل کل‌نگر از بستر سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی‌ای است که در آن عمل می‌کند، طراحی شهری در مواجهه با دستورکارهای پُر قدرت سیاسی و اقتصادی، غالباً به همان «همدستی خاموشی»^۶ تن در داده و دچار می‌شود که پروژه‌های معماری نیز مبتلابه آن هستند (Dovey 1999). بدین نحو، طراحی شهری را می‌توان در قامت یک ابزار نزد صاحبان قدرت در جهت مشروعیت بخشی به اشکال کاسب‌کارسالارانه حکمروایی^۷ به کار گرفت (Harvey 1989a)؛ طراحی شهری‌ای که نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی نوظهور را به‌راحتی در پس پرده پنهان کرده و درباره آن حرفی نمی‌زند (Hubbard 1996).

این نکات، به لزوم تحقیق و ضرورت اتخاذ رویکردهای پرکتیس‌مبنایی اشاره دارند که «طراحی شهری جریان غالب را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده، و با تمرکز انتقادی بر ساخت شهرهای پایدار و عادلانه از حیث اجتماعی، به بازتنظیم طراحی شهری - چه در عرصه نظر و چه در حیطه عمل - بپردازند. وقتی پای طراحی شهری در بستر «جهان جنوب» (اصطلاحی که خود مناقشه‌برانگیز و مورد اختلاف است - پی‌نوشت 1) مطرح باشد، اهمیت چنین کنشی به مراتب بیشتر است؛ جایی که چالش‌های منحصر به فرد طراحی قلمروی عمومی توسط میراث و اقتصاد پسااستعماری برخوردار از رشد پُرشتاب اما توأم با توزیع نابرابر تشدید می‌شود؛ و این وضعیتی است که مفهوم متداول و عامیانه‌ی «سیاره زاغه‌ها»⁸ (Davis 2006) به نوعی صورت ساده‌شده‌ی آن است. همگام با فشارهای وارده جهت دستیابی به جایگاه «شهر جهانی»⁹، «ابرشهرها»¹⁰ در پی آنند تا در قامت گره‌های کلیدی ذیل یک شبکه جهانی انحصاری ظاهر شوند، و در عین حال، همزمان به مسائلی همچون غیررسمیت¹¹، فقر شهری، و حکمروایی غیرپاسخده¹² نیز بپردازند. این امر، بار مسئولیت و فوریت فزاینده‌ای را بر دوش دستورکار طراحی شهری می‌گذارد و بدین ترتیب، بر اهمیت آن می‌افزاید. این دستورکار جدید، پتانسیل زیادی را جهت تدوین کنشگرانه‌ی راهبردهایی مفهومی برای توسعه عادلانه و توانمندساز - چه در سطح اجتماع محلی و چه در مقیاس شهر - تأمین می‌کند.

به نظر ما، چنین رویکردی به تحقیق، بسیار مهم است، چراکه ساختاری انتقادی را به دست می‌دهد که از طریق آن، می‌توان طراحی شهری را در بستر واقعیات عملی، به‌ویژه معطوف به شهرهای بساز و بفروش‌مآب و سرهم‌بندی‌شده¹³، پیچیده، ابهام‌آمیز، چندپهلوی، و البته منعطف جهان جنوب نشانند. طراحی شهری در این معنا، دارای ماهیتی نظری‌تر و خلاقانه‌تر از اکثر پرکتیس‌هایی است که تمرکزشان بر فرم، شکل، ساختار و ضوابط فضای عمومی (Carmona 2009, 2010, Carmona et al. 2002, Talen 2011) و گرایش به تجسم و مدل‌سازی شهر آرمانی (BUDDlab 2012) است.

با اذعان به تأکید «طراحی شهری جریان غالب بر مردم و مکان، تمرکز تحقیق ما بر اینست که بحث را به آنچه در پس فضا وجود دارد، بکشاند؛ و این یعنی نشانیدن یا حک کردن فضا در واقعیت پیچیده و دینامیکی‌ای که خصیصه بارز جهان جنوب است. این تحقیق که منبعث از رویکردهای آموزشی و عملی به طراحی شهری است، از فهم رادیکال و سیاسی چهار رویکرد انتقادی و قارهای بهره می‌گیرد تا طراحی شهری را در یک بستر متعارض و مجادله‌برانگیز از «عمران و توسعه»، «ساز و بازتنظیم نماید. بنابراین، تحقیق ما در پی دعوت به بازتنظیم جغرافیای دانش آمرانه (Roy 2009a, Mukhija 2011) و پاسخ به لزوم مرکززدایی¹⁴ از نظریه شهری (محلی‌سازی نظریه شهری) (Parnell and Robinson 2012) است.

چرا بازتنظیم طراحی شهری در جهان جنوب؟

ورای زیرسوال‌بردن جایگاه طراحی شهری به‌عنوان یک رشته و ضرورت بازتنظیم آن در کل، بستر و مختصات جغرافیایی، یک نقطه شروع بنیادین و هسته پراکسیس ما است. از آنجایی که طراحی شهری، رشته‌ای است که ریشه در انگلستان، ایالات متحده و اروپا دارد، فارغ از تجارب استعماری، بستر جهان جنوب به‌ندرت مد نظر قرار گرفته است. در عوض، درک از جهان جنوب اینگونه بوده است: «یک فضای ناشناخته و نقشه‌نگاری نشده که به‌عنوان «غیر/دیگری» در اشکال مسلط دانش تلفیق شده؛ این «غیر/دیگری» با قالب‌های شناخته‌شده‌ی شهرگرایی، هم‌نواپی و مطابقت ندارد» (Roy 2011a: 9). فوکو (1986) ایده «غیر/دیگری» را در مفهوم «هتروتوپیا/دگرجا»¹⁵ یا «فضاهای دیگر/دگرفضاها» مورد بحث قرار داد؛ فضاهایی که پذیرای «امر متفاوت/امر دیگرگون» هستند و «غیر/دیگری» را در خود جای می‌دهند؛ فضاهایی که در جهت جدایی‌گزینی عمل می‌کنند و سازوکارهای کنترل در یک جامعه را ممکن می‌سازند (Allweil and Kallus 2008). رویکردهای جریان غالب به طراحی شهری در جهان جنوب، این «غیر/دیگری» را در اشکال مسلط دانش تلفیق کرده و بستر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن «غیر/دیگری» را لحاظ نمی‌کنند و در عوض، به اتخاذ یک رویکرد مدرنیستی تکنوکراتیک که منبعث از باورهای روشنگری پیرامون پیشرفت، توسعه و رشد است، گرایش دارند. پروژه‌ها به جای «فرایند» بر «فرم» نهایی متمرکزند، و جامعه در قامت یک بازیگر همگن و اجماعی دیده می‌شود. صرفاً با نگاهی به پروژه کارنال¹⁶ اثر «زاها حدید» در شهر استانبول، پروژه «مصدر»¹⁷ اثر فاستر و شرکا در شهر ابوظبی، و پروژه کره‌ای - ویتنامی رودخانه سرخ¹⁸ در شهر هانوی، می‌توان دریافت که این رویکرد تکنوکراتیک در عمل چگونه ظاهر می‌شود. بنابراین، لحاظ چندین مؤلفه کلیدی در فرایند بازتنظیم طراحی شهری در جهان جنوب، بسیار اساسی و مهم است: ۱) غیررسمیت و ایده

زاغه در مقام تئوری، (2) فرایند «درجهان آوردن/به جهان عرضه کردن» و (3) به رسمیت شناختن وجود بس‌گانگی و تنوع و تکثر شهرگرایی‌ها و به‌ویژه مفهوم «شهرگرایی مناقشه‌آمیز».

غیررسمیت و ایده "زاغه در مقام تئوری"

اخیراً در معماری جریان غالب¹⁹ و نیز در جغرافیا، مطالعات شهری و ادبیات انتقادی، شاهد احیاء موضوع غیررسمیت به‌ویژه در قلمرو اقتصاددانان سیاسی و متفکران اجتماعی بوده‌ایم. غیررسمیت به عنوان یک اصطلاح دیرین و ریشه‌دار (Hart 1973)، از زمان پیدایش به طرق مختلفی مورد نظر قرار گرفته و اکنون، مفهوم‌سازی آن در قالب عباراتی همچون «وضعیت استثنا و ابهام‌آمیز/چندپهلوی» یا «دینامیکی که انرژی‌ها را آزاد می‌کند» (Roy 2009b: 8, Balmond 2003: 343) صورت می‌گیرد. غیررسمیت را می‌توان به عنوان شیوه‌ای از تولید فضا²⁰ توصیف نمود که «منطق ارضی مقررات‌زدایی»²¹ یا «یک راهبرد بقاء و در معنای دقیق کلمه ... شیوه‌ای از دورزدن یا دستکاری قدرت» (Roy 2009b: 8, Fabricius 2008: 5) مُعرف آنست. گرچه این تعاریف، گستره وسیعی را پوشش می‌دهند، اما دو تعریف آخر، نشان‌گر پیوندی میان یک وضعیت نهایی (نتیجه غایی)²² و فرایندهای تکوینی و شکل‌دهنده آن به‌میانجی آپاراتوس‌های قدرت²³ هستند (Boano et al. 2010).

به همین قرار، چند سال گذشته گواهی بر بازگشت اصطلاح زاغه به آکادمی با تب‌وتابی جدید بوده، و به بازشکل‌دهی آن در جهت «سازگارشدن با دستداد سرمایه‌دارانه جدید»²⁴ و فضا‌مندی‌های خاص و متناسب با جهانی‌شدن اقتصاد و فرهنگ «پرداخته شده است» (Cavalcanti 2008: 996). راثو²⁵ (2006) معتقد است که زاغه، فضا‌مندی‌های فرایندهای تاریخی که شهرهای معاصر نمونه‌ای از آنها هستند را به بهترین شکل نشان می‌دهد. او با اقتباس از دیوس²⁶ (2006) و برنامه اسکان بشر ملل متحد²⁷ (2003)، حرکت از فهم زاغه به عنوان یک عارضه جمعیتی به زاغه در مقام تئوری²⁸ را پیشنهاد می‌کند. گرچه به دشواری‌های معناشناختی عجین با استفاده و سوءاستفاده از مفهوم زاغه اذعان داریم، اما «علاقه نظری فراگیری به تحلیل اصطلاح زاغه در معنایی هنجاری وجود دارد که به امکان رویت تاریخ‌های معین²⁹، مناظر برآمده از سیاست³⁰ و کنشی که آنها ایجاد می‌کنند، می‌انجامد» (Rao 2006: 228). آنانیا روی³¹ (2001b) به همین نحو و با تأکید بر ایده شهرگرایی فرودستان³² به عنوان شیوه تئوریزه کردن زاغه‌ها، ادعای وی را پشتیبانی می‌کند. همگام با بدل‌شدن اصطلاح ابرشهر به مجازی برای مفاهیمی همچون عقب‌ماندگی، توسعه‌نیافتگی، جهان‌سوم‌باوری³³، و جهان جنوب، روی ضرورت خلق روایتی بدیل، متمرد و طغیان‌گر که در قالب آن، مقاومت‌ها و غیررسمیت‌ها بدل به نمادهایی از مبارزه شهری جدید و زاغه به‌عنوان شمایل آن می‌شوند را به رسمیت می‌شناسد (Arabindoo 2011).

زاغه‌ها که فقدان زیرساخت‌های رسمی و به تبع آن، غیاب امنیت معرف آنهاست، شهری‌شدن غیررسمی‌ای را بازنمایی می‌کنند که ابرشهرها را متورم ساخته، و تا حدی، پیرا-شهری‌شدن³⁴ شان را موجب شده است. زاغه نه صرفاً به صورت یک فرم توسعه حاشیه‌ای³⁵، بلکه به فرمی از توسعه شهری میان‌افزا³⁶ تبدیل شده که گسترش یافته و شکاف‌ها و درزهای متعدّد ابرشهر چندمرکزی را اشغال می‌کند، و بدین ترتیب، فضا‌مندی‌های جدید می‌آفریند. حسب مورفولوژی‌ها و تنش‌های مختلف، تغییر و تحولاتی رخ می‌دهد که تصدیق بر تدبیر و کاردانی فوق‌العاده‌ی یافت‌شده در زندگی روزمره فقرای شهری و ظرفیت‌های انطباقی مبتکرانه‌شان است.

درجهان آوردن: غلبه بر دوتایی شهرهای جهانی³⁷ و ابرشهرها

به‌منظور نیل به سوی فهمی عمیق‌تر و زمینه‌گراتر، بازتنظیم طراحی شهری باید به ورای گفتمان شهر جهانی حرکت کند؛ اصطلاح بغایت ساده‌سازی‌شده‌ای که تصویر ذهنی آمرانه‌ای که از موفقیت شهر عرضه می‌کند، به‌شکل گمراه‌کننده‌ای، خصیصه‌های بخش‌هایی از شهرها را به کل شهر نسبت می‌دهد (Robinson 2002). در نقطه مقابل، متفکرانی همچون آنانیا روی (2011a)، مفهوم «به جهان درآوردن/در معرض جهان قرار دادن» را پیشنهاد کرده‌اند؛ اصطلاحی که به دنبال بازیابی و اعاده مجموعه وسیعی از راهبردهای جهانی توسعه شهری³⁸ است که برای قادرسازی شهرها جهت ورود به شبکه‌های جهانی مبادلات اقتصادی استفاده می‌شوند. به جای توصیف شهرهای جهانی به شیوه‌ای سلسله‌مراتبی، راه دیگر، «ارجاع متعامل بین شهرها»³⁹ از یک منظر خاص

است: منظر «تک‌جهان‌سازی» (one worlding) - یعنی قائل‌بودن به فقط یک نوع جهان‌سازی/به‌جهان‌عرضه‌کردن و نه تفکیک جهان به دو بخش شمال و جنوب) که می‌تواند از طریق ارجاع به الگوهای شهرگرایی‌ای که ریشه در جهان جنوب دارند، نحوه رخداد تولید فضای شهری را توصیف کند.

درجهان‌آوردن همچنین راهی را برای فراتر رفتن از دوتایی دیگر ایجاد شده میان شهرهای جهانی و ابرشهرها به دست می‌دهد؛ جایی که ابرشهرها با تداوم بخشی «قیم‌مآبی [پدرسالاری] استعماری»⁴⁰ (Robinson 2006: 5)، آن بخش‌هایی از شهر که فاقد تسهیلات و خدمات هستند را به غلط به کل شهر نسبت می‌دهند. رابینسون⁴¹ (2006: 126) در عوض، از ضرورت فهم شهرها به‌عنوان «معمولی»⁴² و نه «غیر/دیگرس»⁴³ و از ضرورت توسعه «شیوه‌های خلاقانه‌ی تفکر در خصوص ارتباطات میان تنوع و پیچیدگی اقتصادها و حیات شهر» دفاع می‌کند. بازتنظیم طراحی شهری مستلزم یک تحلیل پسااستعماری از غیررسمیت است که دوتایی رسمی/غیررسمی را به هم بزند؛ دوتایی‌ای که - ولو در مقیاسی متفاوت - برای بازتولید شکاف میان شهرهای جهانی و ابرشهرها (Varley 2010) و نیز شکاف میان «توسعه‌یافته» و «در حال توسعه»، و جهان شمال و جهان جنوب مورد استفاده قرار می‌گیرد. بدین‌نحو، طراحی شهری باید از خود بپرسد که آیا در حال تدارک بدیلی برای توسعه⁴⁴ است یا فرمی از توسعه بدیل⁴⁵ (McFarlane 2004).

بس‌گانگی و تکثر شهرگرایی‌ها و شهرگرایی به‌مثابه فرایندی مناقشه‌آمیز

ورای شهرگرایی‌های جریان غالب (Shatkin 2011)، شهرگرایی‌های «دیگر» که ریشه در دینامیک‌های اجتماعی بدیل دارند، می‌توانند با ترغیب فوریت راهبردهای مختلف درجهان‌آوردن در مکان‌های مختلف، چشم‌انداز برنامه‌ریزی جامع⁴⁶، مشروعیت آن، و اقتدارش را به چالش بکشند. به‌رسمیت‌شناختن اینکه روابط بی‌شماری میان محیط مصنوع و نحوه ساختاردهی‌اش به حیات اجتماعی و ساختارپذیری‌اش از آن وجود دارد، کلید رویکرد بازتنظیمی به طراحی شهری است. فهم این بس‌گانگی [تکثر] شهرگرایی‌ها، ضرورت فهم پویایی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مؤثر در بافت شهری - به‌هنگام کنش‌گری در مقام یک حرفه‌مند طراحی - را تقویت می‌کند.

آنچه مبانی و بنیان کار ما است، مفهوم‌سازی شهرگرایی به‌مثابه امری حک‌شده در شبکه‌ای از چشم‌اندازهای رقیب و تحت‌مناقشه است که در این شبکه به‌عنوان جلوه‌گاه و نیز محل تولید و بازتولید اشکال متنوعی از بی‌عدالتی، تولید فضا یک فرایند ذاتاً متعارض و مناقشه‌آمیزست (BUDDlab 2009). ما از ایده «شهرگرایی مناقشه‌آمیز» (Boano et al. 2010) در جهت توصیف گفتمان‌های هژمونیک و تکنوکراتیک استفاده می‌کنیم (تصویر 1)؛ گفتمان‌هایی که غالباً در پس مداخلات بالاب‌پایینی که فاقد مشارکت معنادار هستند، قرار دارند. همچنین، از این ایده برای توجه و تمرکز بر جنبه‌های سیاسی دگرگونی و استحاله شهری⁴⁷ که به‌شکلی نظام‌مند بسیاری از ساکنین شهری را از خود رانده و طرد می‌کنند، بهره می‌گیریم.

بنابراین، مداخلات طراحی شهری در چنین زمینه‌ای، باید پاسخده باشد و فعالیت‌های محلی نیز، با فهمی از مقیاس و راهبرد، باید چشم‌انداز ساده‌انگارانه‌ی ساختمان و معماری به‌عنوان اُبژه‌هایی کالایی‌شده را رها کنند (Boano, Hunter and Newton 2013).

بازتنظیم گفتمان طراحی شهری برای جهان جنوب

با لحاظ مفاهیم فوق‌الذکر به‌عنوان خصیصه‌های بنیادینی که باید جزء لاینفک بازتئوریزه‌کردن فهم طراحی شهری در جهان جنوب باشند، اکنون چهار مضمون مهم را با تمرکز بر بازتنظیم گفتمان طراحی شهری تبیین می‌کنیم. چنین رویکردی نباید صرفاً به‌عنوان یک مفهوم‌سازی نظری تصور شود، بلکه، هدف، برانگیزش و ترغیب مباحثات و مناظراتی در جهت نیل به سوی تحلیلی بدیل در رشته طراحی شهری است.



تصویر 1- چارچوب شهرگرایی مناقشه آمیز

تولید فضای لوفور

از زمان انتشار نسخه انگلیسی کتاب تولید فضا⁴⁸ اثر آنری لوفور در سال 1991، شاهد تأثیر گسترده آن بر شیوه فهم دانش، تجربه و پرکتیس معماری بوده ایم، به ویژه به واسطه انتقاد او به درک فضا به عنوان امری ثابت، غیرقابل تغییر و منفعل. لوفور (1991: 26) بیان می کند که «فضا (اجتماعی) یک محصول (اجتماعی) است» و چیزی ورای وجه فیزیکی ذاتی اش است. او به کندوکاو این ایده از طریق یک سه گانه ی بهم مرتبط می پردازد: پرکتیس فضایی (فضای درک شده)⁴⁹، بازنمایی های فضا (فضای تصوّر شده)⁵⁰ و فضاهای بازنمایی (فضاهای زیسته)⁵¹. یکی از کمک های کلیدی لوفور برای کار ما، این استنباط است که: فضا «تولید می شود»؛ نه توسط یک فرد، بلکه «از طریق مجموعه ای پیچیده از عاملیت های اجتماعی همپوشان: پرکتیس بازنمایاننده، اقتصادی، پدیدارشناختی، مفهومی، و فضایی برآمده از پرکتیس های فردی و جمعی سیاسی» (Till 2009: 126).

لوفور (1991: 361) از نقش معمار در تولید فضا می گوید. نزد وی، معمار خودش را در فضای خاص خود قرار می دهد و در قالب فضای «ذهنی»⁵² برخاسته از بازنمایی های گرافیکی، یک «بازنمایی از این فضای شخصی» را ارائه می کند. لوفور این ایده که می توان با چنین روش های بازنمایی گرافیکی به «واقعیت عینی»⁵³ دست یافت را به نقد می کشد. مردم می پندارند که این فضای انتزاعی یا «تصوّر شده»، «واقعی و راستین»⁵⁴ است؛ بدان معنا که «هر طرحی، برای اینکه سزاوار توجه و بررسی باشد، باید کمیّت پذیر، قابل سنجش، سودآور، قابل انتقال، و واقع گرایانه باشد» (Lefebvre 1997: 144)، در حالی که، فضاهای برنامه ریزی شده⁵⁵ یا «ایده آلیستی»⁵⁶، تحت تسلط و استیلای دیگر نیروهای «شیوه تولید»⁵⁷، و مشخصاً سرمایه داری⁵⁸ قرار دارند (Lefebvre 1991: 360). مفاهیم تولید و کنش تولید، اصطلاحات وحدت بخش تفکر فضایی لوفور هستند (Lefebvre 1991: 15-16).

بنابراین، فضا همزمان هم نتیجه ی غایی تولید، و هم -با تعیین و استقرار شرایط لازم- زمینه و بستر تولید است. فرم منطقی (متمایز از «جوهر» یا «واقعیت») فضای اجتماعی، «رودررویی/مواجهه/برخورد، تجمع/گردهم آمدن، و همزمانی/تقارن» است (Lefebvre 1991: 101). این ایده راهی را برای فهم پروژه لوفور در خصوص «فضایی کردن دیالکتیک»⁵⁹ می گشاید که در آن، همه چیز جمع شده و گرد هم می آید: «موجودات زنده، چیزها، اشیاء، کارها، علائم، و نمادها» (Lefebvre 1991: 101). در این بستر، ماهیت

متکثر و بس‌گانه‌ی فضا فقط یک توصیف نیست، بلکه یک استدلال نظری صریح و دقیق است، و بنابراین، اگر فضا چه از حیث منطق و چه به لحاظ فرمال یک بس‌گانگی⁶⁰ است، با ساده‌انگاری و انگا به یک سطح تحلیلی مجرد، به هیچ وجه نمی‌توان مفهوم‌سازی یا تبیین درست و شایسته‌ای از آن داشت.

اتخاذ این رویکرد دیالکتیکی لوفوری نسبت به طراحی شهری، امکان برداشتی از تولید اجتماعی فضا را می‌دهد که نه تنها مبتنی بر روابط، ساختارها و بازتابی‌های اجتماعی⁶¹ است، بلکه همچنین ریشه در بستر واقعیات پیچیده‌ی محلی دارد. کندوکاو و تعمق در این مادیت‌های محلی⁶²، فضا را در موضعی همواره خاص و منحصر به فرد قرار می‌دهد.

فوکو: تنش میان قدرت و دانش

وفق نظرات فوکو (1986)، گرایش به دیدن زمان به‌عنوان امری پویا و توسعه‌ای⁶³، و فضا به‌عنوان امری نسبتاً ثابت⁶⁴، در خلال نیمه دوم قرن 19 در تفکر غربی پدیدار شد؛ مفهومی‌سازی‌ای که تا امروز ادامه دارد. او گوشزد می‌کند که هیچ دلیلی برای این پیش‌فرض که وجود ما به‌عنوان موجوداتی اجتماعی و تاریخی⁶⁵ مهم‌تر از وجود ما به‌عنوان موجوداتی فضایی⁶⁶ است، وجود ندارد. بدون آنکه قصد کنارگذاشتن یک تصور تاریخی-تبارشناسانه و نیز یک تصور اجتماعی را داشته باشیم، رویکرد ما به بازتنظیم طراحی شهری، ریشه در تفکرات فوکو و لوفور به‌واسطه سه مفهوم بنیادین وجود انسان دارد: جمعی/اجتماعی، زمانی/تاریخی، و فضایی/جغرافیایی. سوچا (2010: 70) این بحث را به‌عنوان یک «دیالکتیک سه‌تایی»⁶⁷ (جامعه، تاریخ و فضا) مطرح می‌کند که در آن، وجود فردی و جمعی ما اغلب به‌صورت دو قطب مخالف و ناهم‌سنگ نمایان می‌شود.

آنچه در تفکر فوکو (1967: 24) برای کار ما بسیار اهمیت دارد، این ایده است که «در هر اعمال قدرتی، فضا عنصر بنیادین و اساسی است»، و اینکه، غیرقابل‌تصور است که ما «مردم را در زاغه‌ها رها کنیم، با این فکر که آنها می‌توانند حقوق‌شان را در آنجا بی‌چون‌وچرا احقاق کنند». فوکو اشاره می‌کند که معماری، گرچه یک کنش ذاتاً سیاسی است، اما نمی‌تواند به‌خودی‌خود موجب آزادسازی یا سرکوب شود. به‌منظور تحقق‌رهایی [آزادی]، تکنسین‌های فضا باید «نیات‌رهایی‌بخش‌شان را ... در راستای پرکتیس واقعی مردم برای اعمال آزادی‌شان قرار دهند» (Foucault 2003). این تأکید فوکو بر فضا‌مندی، امکان مطالعه موضوع قدرت⁶⁸ که دیالکتیک تاریخ آن را نادیده گرفته بود را فراهم می‌کند.

مناقشات و منازعاتی که به‌هنگام عیان‌شدن ماهیت گسسته، پاره‌پاره، سیار و متعارض تولید فضا بروز می‌کنند، امکان حرکت مستقیم به سوی ادبیات پسااستعماری را با بهره‌گیری از تغییر پارادایم ارائه‌شده از سوی ادوارد سعید⁶⁹ (1994: 47)، میسر می‌سازند: «فهمی تازه در نگرستن به کشمکش بر سر جغرافیا به شیوه‌هایی جالب و خلاقانه». سعید، جغرافیاهای خلاقانه‌اش را با بهره‌گیری از کاوش‌ها و واری‌های فوکو توسعه داد؛ کاوش‌هایی در خصوص خردفناوری‌های⁷⁰ قدرت و کنترل اجتماعی در قامت شیوه‌ای از کنترل و سلطه‌ورزی بر سوژه سیاسی و نیز در قامت راهی برای امکان‌بخشی به مقاومت‌هایی که یادآور رابطه میان استعمارگر و استعمارشده است. شهرگرایی در جهان جنوب، فضایی دوجوهی و ضدونقیض است؛ آنچه مؤلّد این دوگانگی است، وجود دو نوع فضا‌مندی متضاد است: فضا‌مندی‌های سرکوب‌گر و فضا‌مندی‌های رهایی‌بخش⁷¹.

آگامبن: توپولوژی شهرگرایی⁷² (شمول/طرد)

کار جورجو آگامبن⁷³ کلیات رویکردی فضایی⁷⁴ به فهم پویایی‌های شهری⁷⁵ را ارائه می‌کند؛ پویایی‌هایی برآمده از فضا‌های تحت مناقشه و بخش‌بندی/تفکیک قلمرو (Boano and Marten 2003). آگامبن (2005) برای تبیین تتوریک حیطه‌ای از فعالیت انسان که در معرض حاکمیت قانون قرار ندارد، ادعایی پارادوکسیکال را مطرح می‌کند با این مضمون که امروز، «وضعیت استثنا»⁷⁶ قاعده است. به نظر می‌رسد تولید قانونی وضعیت استثنا ضرورت و الزامی برای استعمار خود زندگی است و این، نشانی از انحلال کنش سیاسی معنادار و صلاحیت‌بخشی به سوژه‌ها مستقل از کاربست رایج قانون است؛ قانونی که در وضعیت استثنا بی‌ارزش

و بلاثر می‌شود. افزون بر این، آگامبن، تأکید می‌کند که در گذر زمان، این حیطة بی‌قانونی، فضایی شده است؛ وی برای تبیین مرادش از این امر، فیگور «اردوگاه»⁷⁷ را مثال می‌زند؛ مثالی که کیفیات فضایی ذاتی برخاسته از استثنا را برجسته می‌سازد.

آگامبن وقتی با مفاهیم فوکویی (1979) قدرت و دانش پیوند یافت، علناً تصدیق کرد که استثنا، اردوگاه را به جهانی فراگیرتر استعلا داده است (Agamben 2005, Giaccaria and Minca 2011). در واقع، پتانسیل عظیمی برای ملاک‌قراردادن این بحث به‌عنوان یک لنز که از دریچه آن به توصیف قلمروی شهری بزرگ‌تر پردازیم، وجود دارد؛ قلمرویی که به زعم آگامبن، غالباً توسط فرایندهای طرد و کنترل شکل گرفته و در ابرشهر مدرن، موجد فرم‌هایی افراطی از شهرگرایی می‌شوند (Agamben 2009a, 2009b). از این رو، نظریه آگامبن می‌تواند پشتیبان چیزی فراتر از صرفاً شناخت فضاهای استثنایی باشد. تئوری مذکور می‌تواند این فضاها را در زمینه‌وبستری بزرگ‌تر تبیین نماید؛ بستری که در آن، این فضاها صرفاً یک علامت یا نشان که باید کاتالوگ‌وار فهرست شوند، نیستند، بلکه گونه‌ای سیستمیک از فضا هستند که در شهرگرایی روزمره حک شده‌اند.

آگامبن همچنین خصیصه‌ای کلیدی را در اندیشه‌های ارسطو شناسایی می‌کند: ایده «بالقوه‌گی موجود»⁷⁸، یا توانابودن برای مقاومت در برابر بالقوه‌گی شخصی کسی: «عظمت- و نیز عمق- بالقوه‌گی انسان، پتانسیل کنش‌نکردن/انجام‌ندادن است» (Agamben 1999: 181). بنابراین، بالقوه‌گی موجود شامل قدرت نفی، یا آزادی مقاومت است. این «نابالقوه‌گی»⁷⁹ علت اصلی آزادی انسان است، چراکه قدرت آزادی و کنش انسان بر این ظرفیت تکیه دارد که وفق هر بالقوه‌گی‌ای عمل نکند. برای اتصال قلمروهای نظری با عناصر خاص اجتماعی-فضایی، فهم این امر بسیار مهم و اساسی است.

توجه به مکان‌های جنبی/افزعی⁸⁰ به‌عنوان آرشیوی مملو از داده‌ها، نگاشت فضاهای‌شان، و کندوکاو لایه‌های آنها در جهت نگارش داستان‌های‌شان، می‌تواند به فهم نحوه تولید چنین فضاها در عمل، و اینکه توسط کدام بازیگران، و از طریق کدام روابط قدرت بر ساخته می‌شوند، کمک کند. این صرفاً تلاشی برای فهم گذشته در جهت پیش‌بینی آینده‌های ممکن نیست، بلکه بیانی از اهمیت بسیار زیاد اینگونه فضاها و محدوده‌ها در فهم شهرها، چه در جهان جنوب و چه در هر جای دیگری است (Lefebvre 1984, 1997)؛ چراکه این محدوده‌ها و واقعیات روزانه‌شان حق «دیگر بودن دارند، و در عین حال، در سرنوشت کل شهر سهیم و شریک هستند.

رانسیر: طراحی به‌مثابه سیاست⁸¹

ژاک رانسیر⁸² یکی از مهم‌ترین و اصیل‌ترین فلاسفه فرانسوی معاصر است که محبوبیتش در جهان انگلیسی‌زبان به همین اواخر بازمی‌گردد. فرض رانسیر (2001: 215) بر اینست که یک «جامعه در قامت تقسیم‌شدن به عملکردها، مکان‌هایی که این عملکردها اعمال می‌شوند، و گروه‌هایی که به‌میانجی این مکان‌ها مقید و مجبور به اعمال این یا آن عملکرد هستند، بازفای می‌شود». چنین «سیاستی» (politics) از واگذاری امور به گروه‌ها و حتی حفظ یا بهبود حاکمیت قانون اجتناب می‌کند؛ و در عوض، یک «نظم پلیسی»⁸³ را برقرار می‌سازد که تحت آن، دیگر هیچکس ضرورتی برای حرف‌زدن ندارد، چراکه حکومت پیشاپیش پاسخ داده و همه چیز در جای خود قرار داده شده است. نزد رانسیر، سیاست راستین⁸⁴ ماهیتاً از گذر عدم‌توافق یا اختلاف نظر ساخته می‌شود. هر مشاجره و جدلی بر سر فضای مشترک پولیس (شهر) دال بر بهم‌زدن نظم پلیسی موجود است.

در چنین بستری، دولت از طریق نام‌گذاری پدیده‌ها و انتساب آنها به «مکان‌های خاص‌شان»⁸⁵ در نظم مقرر، و در نتیجه، سیاست‌زدایی از آنها، از برهم‌زدن و اختلال در سیاست حذر و جلوگیری می‌کند (Dikeç 2002). آنچه ذکر آن رفت، اندیشه‌های رانسیر در باب فقر شهری⁸⁶ و حاشیه‌ای‌شدن⁸⁷ را بازتاب می‌دهد. بنابراین، «زاغه‌ها»، یعنی محدوده‌های حاشیه‌ای و اجتماعات کم‌درآمد، به‌واسطه طردشان، مشمول نظم دولتی می‌شوند (در آن ادغام می‌شوند). قلمرو این زاغه‌ها، تاریخچه‌های‌شان، و اجتماع آنها یکدست و همگون شده و در دسته یا مقوله مشخصی قرار می‌گیرد تا از این طریق، به مداخلات مشروعیت لازم بخشیده شود؛ مداخلاتی که نوعاً مشارکتی هستند. این برگزیدن فرایند مشارکتی در جهت تکرار، تکثیر و تقویت نظم مقرر، در اجتماعات حاشیه‌ای که از محدوده‌های رسمی شهر به نحو معناداری متفاوت هستند، حادث می‌شود (Frediani and Boano 2012). در رویکرد رانسیر، این یک مسأله برآمده از سیاست نیست: «شمول مطرودان [محدوفان]»⁸⁸، راهی غلط برای تفکر سیاسی درباره

این موضوع است، چراکه حتی طرد/حذف از قدرت رسمی، شکلی از شمول در نظم پلیسی است. بنابراین، سیاست، در باب شناسایی «مطرودان» و تلاش برای شمول آنها نیست. سیاست درست و شایسته، زیرسوال‌بردن نظم «ازپیش‌مفروض» دولت است که نظم «طبیعی» چیزها به نظر می‌رسد، و زیرسوال‌بردن کل و فضاهای بخش‌بندی‌شده‌اش⁸⁹ (Rancière 1999).

کاربست از طریق BUDD: مضامینی برای عمل

گفتمان طراحی شهری در جهان شمال، آگاهانه یا ناآگاهانه، دیدگاه‌ها نسبت به قلمرو شهری را شکل می‌دهد. برنامه کارشناسی ارشد با عنوان Building & Urban Design in Development (BUDD) در دانشکده بارتلت دانشگاه UCL، بازنظیم تفکر پیرامون طراحی شهری را از دو راه دنبال می‌کند: 1) حک کردن کارمان در پایگاه نظری غنی لوفور، فوکو، آگامبن و رانسیر؛ 2) هدایت چندین پروژه تحقیقاتی معطوف به عمل در لندن، سایر شهرهای اروپایی، و در «ابرهاهای» جهان جنوب.

با هدایت تحقیقات معطوف به عمل در حوزه طراحی در شهرهای مومبای (مبئی)، استانبول، و بانکوک و نیز لندن، اشتراکات و افتراقاتی یافت می‌شوند که غالباً با درکی که از دسته‌بندی‌های شهری دوتایی (شمال-جنوب، رسمی-غیررسمی، و جهانی-ابر⁹⁰) وجود دارد، در تناقضند. از این حیث، اهمیت حیاتی مقایسه و مطالعات تطبیقی در طراحی شهری مورد تأکید است (McFarlane 2010). چراکه محقق باید این دسته‌بندی‌های دوتایی را به شیوه‌ای بین‌رشته‌ای ببیند، و ایده‌های فوق‌الذکر را در بسته‌های اجتماعی-اقتصادی و جغرافیایی متنوع به کار گیرد.

ماهیت ذاتاً سیاسی فضا، منازعه و اختلاف‌نظر در تولید آن، و برملاکردن رشته‌های قدرت و عاملیتی که در شهرها نوشته و بازنویسی می‌شوند، زیربنای فلسفی تحقیق و آموزش ما را شکل می‌دهد. دانشجویان برای فهم بهتر نحوه تولید و بازتولید فضا و کندوکاوی دقیق در آن، کار را با فهم محدودیت‌ها و قیدوبندهای پیش روی تولیدکنندگان فضا و نفوذ و تأثیرات آنها - که از طریق تحلیل رویدادها، مناقشه‌ها، و لحظات پروبلماتیزه کردن فضایی ممکن می‌شود- آغاز می‌کنند. کلنجار رفتن و دسته‌ویچ‌نرم کردن دانشجویان با این رویکرد انتقادی به طراحی شهری و وفق دادن آن با واقعیات برآمده از تغییر و تحولات بازارگرا، امری ضروری است؛ واقعیاتی که نه تنها توسط برنامه‌های نولیبرالی سرمایه‌محور، بلکه همچنین در قلمرو روزمره، جایی که پرکتیک‌های اجتماعی-اقتصادی متنوع در متن فضای چندعملکردی رخ می‌دهند، بازغایی می‌شوند.

آنچه برای این دم‌ودستگاه روش‌شناختی اهمیت محوری دارد، شراکت فعال با ذینفعان محلی همچون گروه‌های کنش‌گر شهری، انجمن‌های فرهنگی، دانشگاه‌ها یا سازمان‌های غیردولتی است. این ذینفعان ترغیب می‌شوند تا زمینه/بستر مقرر را زیر سوال برده و گزاره‌های شکل‌گرفته در محدوده پروژه‌های کارگاهی و در سفرهای تحقیقاتی میدانی را به چالش بکشند.

تحقیق از طریق یک «نقشه طراحی»⁹¹، یا یک تعریف مفهومی از طراحی که در دست شکل‌گیری است، راهبری و هدایت می‌شود که تلاشی برای فهم خلاقانه‌ی پتانسیل تحول‌زای یک مداخله، در یک زمان و فضای خاص است. چنین تعریفی از طراحی، گرچه موقتی و ابزاری⁹² است، اما الزامی دویخشی را معطوف به فرایندها و پیامدها با خود دارد. از یک سو، مقصود از آن، تسهیل تصویری جامع از تغییر و تحولات است. از سویی دیگر، بر پرکتیکی دلالت دارد که اراده جمعی و صداهای افراد سنتاً به‌حاشیه‌رانده شده را با منفعت عمومی هم‌راستا می‌کند. بدین ترتیب، به طراحی صرفاً به‌عنوان یک رشته تخصصی، مجزا، و زیباشناختی اُبژه‌محور نگریسته نمی‌شود، بلکه کنشی است که ذیل صفاتی چون دربرگیرنده، شمول‌پذیر، بدیل‌پذیر و تفاوت‌پذیر بازاندیشی می‌شود. با شناسایی اینکه طراحی «چیست» یا «چه می‌تواند باشد»، طراحی در قامت وسیله‌ای منعطف برای بررسی و کندوکاو معماری در بستر توسعه‌های مناقشه‌برانگیز و متعارض عمل می‌کند، و نحوه مواجهه طراحی با سوگیری‌های رشته‌مبنا و دیدگاه‌های تحریف‌شده نسبت به قلمرو شهری، ممکن می‌شود (تصویر 2).



تصویر 2. شهرگرایی متعارض و مناقشه‌برانگیز، ائتلاف جنبش مسکن (UMM) در برزیل

برنامه BUDD در مسیر ایجاد یک پایگاه دانش از موارد مطالعاتی مختلف در سراسر دنیا، به فرامحلیت‌های⁹³ جنوب-جنوب⁹⁴ و نیز شمال-جنوب⁹⁵ می‌پردازد تا به شکلی همه‌سویگر اصول طراحی شهری را مورد نظر قرار دهد؛ اصولی که با موضوعات و مباحث مختلفی همچون مقیاس، مشارکت، عدالت فضایی، سیاست فضا و مظاهر کالبدی برآمده از اقتصاد سیاسی حک شده در شهر درگیر هستند. این پرکتیس به طراحی شهری امکان می‌دهد با فهمی فراگیر از «... نقشی که زیبایی‌شناسی فضا و سیاست فضا (یعنی سوهشگاه/نظام حسّی شهری)⁹⁶» ... در تولید و بازتولید گسست میان آگاهی از زندگی روزمره شهری ما ... و ساختار جهانی کنونی روابط اجتماعی که به‌نوبه خود مسئول غایی تولید فضاهای برآمده از تجربه زیسته ماست، ایفا می‌کنند» (Goonewardena 2005: 55)، قلمرو جدیدی را مورد بررسی و کاوش قرار دهد. این ترکیب امر زیباشناختی و امر سیاسی است که عمق تأثیر و نفوذ طراحی شهری را آشکار می‌سازد؛ این ترکیب، نه در مقام محصول بی‌خطر و خوش‌خیم توسعه (development)، بلکه به‌مثابه مجرای بحث‌برانگیز و مناقشه‌آمیز است که از طریق آن، شرکت‌های خصوصی، حکومت‌ها، و ساکنین شهری در شکل‌دهی فضا درگیر می‌شوند. رویکرد تحقیقاتی ما که به‌واسطه برنامه BUDD به عمل درمی‌آید، به دنبال تجزیه و تحلیل (واسازی) و سپس سنتز (بازتنظیم) طراحی شهری به‌عنوان یک پرکتیس زمینه‌مند، پاسخده، و در نهایت، توانمندساز است.

نکاتی برای محققان:

- برای کشف ماهیت ضمنی فضا و نحوه تولید آن، مولفه‌های گفتمانی و غیرگفتمانی را از طریق رتوریک فضا، و به‌واسطه سیاست‌ها (policies) و کنشگران فضا، شناسایی و تحلیل کنید.
- مولفه‌های کالبدی و غیرکالبدی موجود را با «نگاشت» (mapping) امر پنهان و امر آشکار و با نیت کشف فرصت‌ها برای بهینه‌سازی طراحی، بازمانی و واسازی کنید.
- پتانسیل‌های موجود، پرکتیس‌های اجتماعی موجود، و فضاهای مادی/غیرمادی را به شیوه‌ای واقع‌گرایانه و در عین حال آینده‌نگر، مورد بررسی و کاوش قرار دهید.
- از طریق درگیری دائمی با ماهیت متعارض و مناقشه‌برانگیز تولید (بازتولید) فضا(ها)، به فکر بدیل‌های طراحی باشید؛ به‌ویژه در مواردی که طرف‌های محلی در معرض تهدید دیدگاه‌های به‌شدت متناقض هستند.

پی‌نوشت

با اذعان به دشواری‌های اتخاذ عبارت «جهان جنوب» به‌عنوان یک مفهوم جدید بی‌چون‌وچرا، به‌کارگیری آن، تأملات و پرکتیس ما را در مسیر ادبیات تازه‌ای قرار می‌دهد. این ادبیات تازه، شیفت از جهان شمال به جهان جنوب (در خصوص مفاهیمی همچون شهری‌شدن جمعیت‌ها، تنش‌های شهری و آشکال مبتکرانه‌ی مقاومت) به‌عنوان یک کانون جدید نظری و عملی را در نظر دارد (Roy 2011a, Robinson 2006, 2002).

پی‌نوشت مترجم:

worlding: «به‌جهان‌درآوردن»، «جهان‌سازی»، یا «به‌جهان‌عرضه‌کردن» یکی دیگر از اصطلاحات پُرکاربرد در ادبیات مطالعات شهری‌پسااستعماری است که نخستین بار توسط اندیشمند هندی «گایاتری چاکراورتی اسپیواک» (Gayatri Chakravorty Spivak) و در معنایی انتقادی به کار رفته است. پروژهای که «اسپیواک» از آن با عنوان «به‌جهان‌درآوردن» یاد می‌کند، در واقع پروژه‌ای بود که غربی‌ها آغازگر آن بودند و در آن سعی در نمایش و معرفی آنچه آنها جهان سوّم می‌نامیدند، داشتند. آنها «دیگری» را آنگونه که خود می‌خواستند معرفی کردند، چیزی که توجه و اعتراض «اسپیواک» را در مقاله بلند «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید»، به همراه داشت. «اسپیواک» برای بیان آنچه در پروسه بازنمایی جهان سوّم توسط اروپا اتفاق می‌افتد، از واژه Worlding استفاده می‌کند؛ اینکه جهان سوّم حضوری ندارد مگر در جهانی که برساخته نگرشی اروپامحور است. نگرشی که جهان سوّم را به‌مثابه فرهنگ‌های دور و استثمارشده اما با میراث ادبی غنی و دست‌نخورده می‌داند؛ میراثی که تنها توسط اروپاییان می‌تواند مورد تحلیل و تفسیر قرار گیرد (برگرفته از ترجمه پیمان خان‌محمدی از کتاب *Can the subaltern speak?*، نشر بان، 1398). به زعم «اسپیواک»، مفهوم «به‌جهان‌عرضه‌کردن» (به‌جهان‌درآوردن) با دینامیک «دیگری‌سازی» (othering) در گفتمان استعماری رابطه‌ی نزدیکی دارد، و به بیانی بهتر، یکی از فرایندهای «دیگری‌سازی» است که از طریق گفتمان استعماری انجام می‌شود. استعمارگران، برای حفظ کنترل هژمونیک بر قلمروهای تحت سلطه‌شان، شیوه‌های اصلی بازنمایی را به قصد تولید لفاظانه یک باور مشترک به «مادونی طبیعی و غفلت از سوژه‌ها و فرهنگ بومی» در اختیار خود می‌گیرند. «به‌جهان‌درآوردن» به معنی آنست که افراد و حوزه‌ها به‌نحوی دراماتیک و مشهود تحت اداره‌ی فیگورهای قدرقدرت امپریال قرار می‌گیرند و این فیگورها به‌نوعی بر روی آنها حک می‌شود؛ فرآیندی که به‌واسطه آن، فضایی استعمارشده را در جهانی یا به جهانی عرضه می‌کنند که به دست گفتمان استعماری ساخته شده است. برای نمونه، اسپیواک سرباز انگلیسی اوایل سده نوزدهم را نمونه می‌آورد که در سراسر هندوستان سفر کرده و زمین و مردم هند را بررسی می‌کند: «وی بومی‌ها را وادار می‌نماید تا فضای دیگر را روی زمین میهن خودشان ایجاد کنند و بدین‌گونه خویش‌تَن اروپایی خود را تثبیت می‌کند. او آن‌ها را وادار می‌کند تا بیگانه‌ها را همچون ارباب خویش ببینند و بدین‌گونه جهان آن‌ها را جهان‌سازی می‌کند». در نتیجه، استعمارشدگان مجبور شدند تا سرزمین خودشان را هم چون سرزمینی تجربه کنند که متعلق به استعمارگر است (برگرفته از ترجمه «حمید پرنیان» (1391) از کتاب «نظریه برای پژوهش‌های دینی» اثر ویلیام دیل و تیموتی بیل). البته، آنچه در این نوشتار از «worlding» مستفاد می‌شود، آن مفهومی است که «آنانیا روی» (Ananya Roy) با نگاهی مثبت و در تقابل با «جهانی‌شدن» (globalization) بر آن نظر دارد و در پی آنست که با واسازی جریان جهان‌سازی، «جهان جنوب» را مرکز ثقل، کانون جهان‌سازی و در معرض جهان قرار دهد؛ شهرهای جنوب در قامت گره‌های جهان‌سازم.

- Agamben G (2005) *State of Exception*, Chicago, University of Chicago Press.
- Agamben G (2009) *The Signature of All Things: On Method*, New York, Zone Books.
- Allweil Y and Kallus R (2008) Public-space heterotopias: heterotopias of masculinity along the Tel Aviv shoreline, in Dehaene M and De Cauter L (eds), *Heterotopia and the City*, London, Routledge.
- Arabindoo P (2011) Beyond the return of the 'slum', *City*, 15(6): 631–5.
- Balmond, C (2003) Informal, in Gausa M, Muller W and Guallart V (eds), *Metapolis Dictionary of Advanced Architecture, City Technology and Society in the Information Age*, Barcelona, Actar.
- Boano C and Martén (2013) Agamben's urbanism of exception: Jerusalem's border mechanics and biopolitical strongholds, *Cities*, 34: 6–17.
- Boano C, Garcia Lamarca M and Hunter W (2010) The Frontlines of Contested Urbanism: Mega-projects and Mega-resistances in Dharavi, *Journal of Developing Societies*, 27(3/4): 295–326.
- Boano C, Hunter W and Newton C (2013) *Contested Urbanism in Dharavi: Writings and Projects for the Resilient City*, London, Development Planning Unit, UCL.
- BUDDlab (2009) *Dharavi: A Case of Contested Urbanism*, London UCL Development Planning Unit.
- BUDDlab (2012) *Speculations on a good city*, London, UCL Development Planning Unit.
- Carmona M (2009) Design Coding and the Creative, Market and Regulatory Tyrannies of Practice, *Urban Studies*, 46(12): 2643–67.
- Carmona M (2010) Contemporary Public Space: Critique and Classification, Part One: Critique, *Journal of Urban Design*, 15(1): 123–48.
- Carmona M, de Magalhaes C and Edwards M (2002a) What Value Urban Design?, *Urban Design International*, 7: 63–81.
- Cavalcanti M (2008) Writing the lines of connection: unveiling the strange language of urbanization, *International Journal of Urban and Regional Research*, 32(4): 989–1027.
- Cuthbert A (2003) *Designing Cities: Critical Readings in Urban Design*, London Wiley-Blackwell.
- Cuthbert A (2006) *The Form of Cities: Political Economy and Urban Design*, Blackwells, Oxford.
- Cuthbert A (2007) Urban design: requiem for an era –review and critique of the last 50 years, *Urban Design*
- Cuthbert A (2011b) *Understanding Cities: Method in Urban Design*, London, Routledge.
- Davis M (2006) *Planet of Slums*, New York, Verso
- Dikeç M (2002) Police, politics, and the right to the city, *GeoJournal*, 58(2–3): 91–8.
- Dovey K (1999) *Framing Places: Mediating Power in Built Form*, London, Routledge.
- Fabricus D (2008) Resisting Representation: The Informal Geographies of Rio de Janeiro, *Harvard Design Magazine*, 28(Spring/Summer): 1–8.
- Foucault M (1986) Of other spaces, *Diacritics*, 16(1): 22–7.
- Foucault M (2003) *Society Must be Defended: Lectures at the college de France , 1975-1976*, New York, Palgrave Macmillan.
- Frediani AA and Boano C (2012) Processes for just products: the capability space of participatory design, in Oosterlaken I and Hoven JVD (eds), *The Capability Approach, Technology and Design*, Berlin, Springer Verlag.
- Giaccaria P and Minca C (2011) Topographies/topologies of the camp: Auschwitz as a spatial threshold, *Political Geography*, 30(1): 3–12.
- Goonewardena K (2005) *The Urban Sensorium: Space, Ideology and the Aestheticization of Politics*, Antipode journal, Published by Blackwell Publishing
- Goonewardena K (2011) Critical urbanism: space, design, revolution, in Banerjee T and Loukaitou-Sideris A (eds), *Companion to Urban Design*, London, Routledge.
- Gunter M (2011) Commentary: Is urban design still urban planning? An exploration and response, *Journal of Planning Education and Research*, 31(2): 184–95.
- Hart K (1973) Informal income opportunities and urban employment in Ghana, *The Journal of Modern African Studies*, 11(1): 61–89.
- Harvey D (1989a) From managerialism to entrepreneurialism: the transformation in urban governance in late capitalism, *Geografiska Annaler Series B*, 71(1): 3–17.

- Hubbard P (1996) Urban design and city regeneration: social representations of entrepreneurial landscapes, *Urban Studies*, 33(8): 1441–62.
- International*, 12: 177–223.
- Lefebvre H (1984) *Everyday Life in the Modern World*, New Brunswick, NJ, Transaction Books.
- Lefebvre H (1991a) *The Production of Space*, Oxford, Blackwell.
- Lefebvre H (1997) The production of space (extracts), in Leach N (ed.), *Rethinking Architecture: A Reader in Cultural Theory*, Routledge, London.
- McFarlane C (2004) Geographical imaginations and spaces of political engagement: examples from the Indian Alliance, *Antipode*, 36(5): 890–916.
- McFarlane C (2010) The comparative city: knowledge, learning, urbanism, *International Journal of Urban and Regional Research*, 34(4): 725–42.
- Mukhija V (2011) Urban Design for a Planet of Informal Cities, in Banerjee T and Loukaitou-Sideris A (eds), *Companion to Urban Design*, London, Routledge.
- Parnell S and Robinson J (2012) (Re)theorizing Cities from the Global South: Looking Beyond Neoliberalism, *Urban Geography*, 33(4): 593–617.
- Rancière J (1999) *Disagreement: Politics and Philosophy*, Minneapolis, University of Minnesota Press.
- Rancière J (2001) Ten Theses on Politics, *Theory and Event*, 5(3): 20.
- Rao V (2006) Slum as theory: the South/Asian city and globalization, *International Journal of Urban and Regional Research*, 30(1): 225–32.
- Robinson J (2002) Global and world cities: a view from off the map, *International Journal of Urban and Regional Research*, 26(3): 531–54.
- Robinson J (2006) *Ordinary Cities: Between Modernity and Development*, London, Routledge.
- Roy A (2009a) The 21st century metropolis: new geographies of theory, *Regional Studies*, 43(6), 819–30.
- Roy A (2009b) Strangely familiar: planning and the world of insurgence and informality, *Planning Theory*, 8(1), 7–11.
- Roy A (2011a) Urbanisms, worlding practices and the theory of planning, *Planning Theory*, 10(1): 6–15.
- Roy A (2011b) Slumdog cities: rethinking subaltern urbanism, *International Journal of Urban and Regional Research*, 35(2): 223–38.
- Said E (1994) *Culture and Imperialism*, New York, Vintage
- Shatkin G (2011) Coping with actually existing urbanisms: the real politics of planning in the global era, *Planning Theory*, 10(1): 79–87.
- Soja EW (2010) *Seeking Spatial Justice Minneapolis*, University of Minnesota Press
- Talen E (2011) Form-based codes vs. conventional zoning, in Banerjee T and Loukaitou-Sideris A (eds), *Companion to Urban Design*, London, Routledge.
- Till J (2009) *Architecture Depends*, Cambridge, MA, The MIT Press.
- UN-Habitat (2003) *The Challenge of Slums: Global Report on Human Settlements*, London, Earthscan.
- Varley A (2010) Postcolonialising informality?, paper given to the N-AERUS XI Urban knowledge in cities of the south, Brussels.

¹ این مقاله ترجمه‌ای است از:

“Deconstructing and recalibrating urban design in the global south” in Carmona, M. (1991). *Explorations in Urban Design: An Urban Design Research Primer* (1st ed.). Routledge.

² Camillo Boano, Melissa García Lamarca and Andrew Wade

³ Cuthbert

⁴ Understanding Cities: Method in Urban Design

⁵ heterology: هتروولوژی علم دگرسانی، دگرسان‌شناسی، یا دگریودشناسی است. نزد فیلسوف فرانسوی، ژرژ باتای (Georges Bataille)، دگرشناسی به تحلیل چیزهایی می‌پردازد که عموماً به صورت و به سانی «دیگرند و به همین دلیل، از درون نظم مسلط اجتماعی طرد می‌شوند، چراکه اساساً نمی‌توانند جذب آن نظم مسلط شوند. دوسرتو (de Certeau) باور دارد که رویه‌ها و عملکردها در جامعه، ریشه در چندگانگی و تکثر آشکال فرهنگی و اجتماعی انسان‌ها دارد و از این طریق بر ضرورت دگرشناسی یا ناهمسان‌شناسی تأکید می‌کند.م.

⁶ silent complicity

⁷ entrepreneurial forms of governance

⁸ planet of slums

⁹- global city

10-megacities: وفق تعریف ارائه‌شده از سوی سازمان ملل متحد (UN)، شهرهایی که بیش از 10 میلیون نفر جمعیت دارند و اکثر قریب به اتفاق‌شان نیز در کشورهای درحال توسعه قرار دارند، به ابرشهرها (megacity) معروفند که در مقابل شهرهای جهانی (global city) که عمدتاً در کشورهای توسعه‌یافته مستقرند، قابل تعریف هستند.م.

11- informality

12- unresponsive governance

13- jerry-built

14-provincialisation: یکی از اصطلاحات پُرکاربرد در ادبیات مطالعات شهری پسااستعماری. مورخ و اندیشمند هندی دپیش چاکرابارتی (Dipesh Chakrabarty)

در سال 2000، در کتابی با عنوان «مرکززدایی از اروپا» (Provincializing Europe) به تبیین این مفهوم پرداخت. این عبارت گاهی به «محلی‌سازی» نیز ترجمه شده است. مرکززدایی از شهرگرایی جهانی، به معنای بازشناسایی و تقویت مکان‌های جدید نظریه‌پردازی‌ست تا بدین طریق بتوان در برابر و در ستیز با جریان غالب شهرگرایی جهانی قرار گرفت. مرکززدایی چندین معنای بالقوه دارد. نکته مشترک در تمامی این معانی عبارت است از اسازای آنچه تصور می‌کنیم که می‌دانیم، و مختل کردن هنجارها درباره امور آشنا و غریب. این نگاه با روایتی از تئوری پسااستعماری همسویی دارد که در پی نشان‌دادن خصلت تنگ‌نظرانه‌ی ادعای دانش جهان‌شمول است. چاکرابارتی با ایجاد تمایز بین تاریخ ۱ و تاریخ ۲ می‌کوشد اروپا را مرکززدایی کند. تاریخ ۱ درصدد است تاریخ توسعه اروپای غربی و آمریکای شمالی را به‌عنوان هنجاری جهانی جا بزند که دیگران باید در مقایسه با آن قضاوت شوند. از این منظر، ناکامی در تطابق با تاریخ ۱ نشانه انحرافی نامطلوب است. چاکرابارتی اشاره می‌کند تاریخ مسلم‌انگاشته‌شده‌ی ۱ بدین ترتیب با سطحی و بی‌اهمیت‌خواندن تاریخ ۲، حضور آن را (که قدرت خود را از مقاومت در برابر مستحیل‌شدن در زندگی سرمایه‌داری جهانی می‌گیرد) تحت الشعاع قرار می‌دهد. برای این‌که چنین تاریخ‌های بدیلی شایسته‌ی بررسی تلقی شوند، لازم است خط‌سیر اروپایی تاریخ ۱ مرکززدایی شود و به‌مثابه یک تاریخ در میان تاریخ‌های متعدد محلی هم‌تراز که همگی شایسته‌ی توجه‌اند، تلقی گردد. مرکززدایی از اروپا به معنی روکردن دست اروپامحوری‌ست؛ اروپامحوری‌ای که اروپا را غایت جهان تصور می‌کند (برگرفته از بخشی از ترجمه پهرنگ صدیقی از مقاله‌ای تحت عنوان «مانیفستی برای مرکززدایی از شهرگرایی جهانی» نوشته آنانت مارینگانتی، اریک شپرد، و هلگا لیتنر؛ مندرج در سایت فضا و دیالکتیک).م.

15-Heterotopia: فوکو در خصوص واژه «هتروتوپیا» مباحث منسجم و مدوّنی را ارائه نداده و اشاره او به این عبارت صرفاً در بخشی از کتاب «نظم اشیا» و نیز برخی سخنرانی‌های او یافت می‌شود. افزون بر این، ترجمه از زبان فرانسه به انگلیسی نیز بر ابهامات این عبارت افزوده است. اما به طور کلی، هتروتوپیا یا دگرفضا به فضاهایی اشاره دارد که خارج از فضاهای روزمره و معمول قرار می‌گیرند. به طور مثال می‌توان به این موارد اشاره کرد: دگرفضاهای برآمده از یک انحراف؛ قبرستان، زندان، بیمارستان، خانه سالمندان، تیمارستان، فاحشه‌خانه (نظر به وجود افرادی در آنها که به دلایل مختلف، رفتاری خارج از نرم دارند). یک باغ گل (نظر به محیط‌های متفاوت با گل‌ها و گیاهانی از سراسر دنیا). دگرفضاهای برآمده از زمان: موزه‌ها (نظر به جمع‌کردن اشیائی از زمان‌ها و مکان‌های مختلف و متفاوت در یک مکان؛ موزه‌ها خارج از زمان هستند، چراکه هدف از ساخت آنها، مصون‌بودن در برابر تخریب‌گری‌های زمان است). این دگرفضاها در قیاس با فضاهای معمول، از لایه‌های معنایی بیشتری برخوردارند و معمولاً به‌صورت مجادله‌ای و متفاوت از پیرامون به منصفه ظهور می‌رسند.م.

16 Kartal Project

17 Masdar Project

18 Red River Project

19- mainstream architecture

20- a mode of production of space

21- the territorial logic of deregulation

22- end state

23- apparatuses of power

24- new capitalist conjuncture

25- Rao

26- Davis

27- UNHabitat

28- slum as theory

29- certain histories

30- landscapes of politics

31- Roy

32- subaltern urbanism

33- Third Worldism

34- peri-urbanisation

35- marginal

36- urban infill

- 37- Global Cities
- 38- global strategies of urban development
- 39- inter-referencing
- 40- colonial paternalism
- 41- Robinson
- 42- ordinary
- 43- other
- 44- development alternative
- 45- alternative development
- 46- master planning
- 47- politics of urban transformation
- 48- Production of Space
- 49- spatial practice (perceived space)
- 50- representations of space (conceived space)
- 51- representational spaces (lived spaces)
- 52- subjective
- 53- objective reality
- 54- true
- 55- planned
- 56- idealistic
- 57- mode of production
- 58- capitalism
- 59- spatialising the dialectic
- 60- multiplicity
- 61- social relations, structures, and representations
- 62- local materialities
- 63- developmental
- 64- fixed
- 65- social and historical beings
- 66- spatial
- 67- triple dialectic
- 68- power
- 69- Edward Said
- 70- micro-technologies
- 71- oppressive and liberating spatialities
- 72- Topology of Urbanism
- 73- Giorgio Agamben
- 74- spatial approach
- 75- urban dynamics

76- **state of exception**: نام کتابی از جورجو آگامبن. مفهوم «وضعیت استثنا/استثنایی» برگرفته از نظریه قانون کارل اشمیت (Carl Schmitt) در رساله الاهیات سیاسی (۱۹۲۲) است. او برای نخستین بار «نزدیکی ماهوی وضعیت استثنایی و حاکمیت را برقرار کرد». طبق این نظریه، حاکم در وضعیت استثنایی به نام منافع همگانی یا را فراتر از قانون می‌گذارد و «درباره وضعیت استثنایی تصمیم می‌گیرد» و سیاست نیز چیزی نیست جز تصمیم‌گیری حاکم در وضعیت استثنایی. واقعیت‌های تاریخی، و شواهد و مدارک تا به امروز مؤید بسیاری از ابعاد دیدگاه شدیداً اقتدارگرا و غیرانسانی اشمیت است، اما آگامبن با قراردادن مفهوم وضعیت استثنا در کنار مفهوم خشونت در جامعه نزد والتر بنیامین، آنچه اشمیت بر آن باور داشت را غایت کار نمی‌داند. این کتاب همچون دیگر آثار آگامبن درباره زندگی است: زندگی‌ای که به انقیاد قانون درآمده و وضعیت استثنا ابزار این انقیاد است. با این حال، نباید به سادگی نتیجه گرفت که جایگاه حاکم و وضعیت استثنایی، و نسبت‌شان با قانون، قابل تقلیل به توپوگرافی/مکان‌نگاری ساده درون/بیرون است. حاکم صرفاً بیرون از قانون نیست و وضعیت استثنایی هم به هیچ وجه نبود قانون را نمی‌رساند. ساده‌انگاری است که تصور کنیم اعلام وضعیت استثنایی صرفاً رویه‌ای عملی (دوفاکتو) و مغایر قانون است. در واقع، نسبت وضعیت استثنایی با نظام حقوقی بارها پیچیده‌تر از آنست که صرف تقابل توپوگرافیک درون/بیرون، تکافوی توضیح آن را بکند. در نتیجه، گره اصلی عبارتست از گذر از توپوگرافی ساده درون/بیرون به یک رابطه پیچیده‌تر توپولوژیک (ارتباط مکانی-فضایی عناصر با یکدیگر)؛ که در آن، خود مفهوم توپوس (topos) (به معنی جای و مکان) در قانون بحث فلسفی قرار می‌گیرد. بزرگی اشمیت برای آگامبن هم همین‌جاست. اشمیت به خوبی می‌دانست که وضعیت استثنایی از طرفی کل نظام حقوقی را معلق می‌کند، و در ذات و جوهرش نمی‌تواند شکل حقوقی به خود بگیرد و از طرف دیگر همواره حدی از رابطه با نظام حقوقی را حفظ می‌کند. در وضعیت استثنایی همچنان شکلی از نظم به معنی حقوقی کلمه وجود دارد، ولو اینکه نظم حقوقی نباشد. بدین ترتیب سهم خاص نظریه اشمیت دقیقاً ممکن کردن چنین مفصلی بین وضعیت استثنایی و نظام حقوقی است. ماهیت تناقض‌آمیز این مفصل حکم می‌کند که ساختار توپولوژیک وضعیت استثنایی عبارت باشد از بیرون‌بودن و در عین حال تعلق داشتن. در نتیجه، توپولوژی حاکمیت هم که، به زعم اشمیت، منطقی با استثنا و در استثنا تعریف می‌شود، بهترین بیان خود را در ناسازواره بیرون‌ایستی-درون‌ایستی می‌یابد: حاکم هم درون است و هم بیرون، هم قانونی است و هم ضرورتاً فراقانونی. در وضعیت استثنایی، حکومت قانون موقتاً معلق می‌شود تا از خود آن محافظت شود. بدین ترتیب، نوعی حذف/طرد دربردارنده (inclusive exclusion) به وجود می‌آید که به موجب آن آنچه بیرون قانون است (هم حاکم و هم مطرود) به درون قانون بازگردانده می‌شود ولی در واقع بیرون آن می‌ماند. اما اگر وضعیت استثنایی مبتنی است بر تعلیق قانون، آنگاه خود این تعلیق چه طور می‌تواند مشمول و منظور در قانون باشد؟ تمام پیچیدگی وضعیت استثنایی هم از همینجا آب می‌خورد: وضعیت استثنایی نه بیرون قانون است نه درون آن؛ به همین دلیل، تعریفش به یک آستانه (threshold) یا پهنه عدم تمایز بیرون و درون (zone of indifference) گره می‌خورد. در وضعیت استثنایی، درون و بیرون نقیض هم نیستند، بلکه مرزهای‌شان رنگ می‌بازد. در واقع، تمام بحث آگامبن اینست که تعلیق قانون به معنی الغای آن نیست. قانون در وضعیت استثنایی نابود نمی‌شود، بلکه معلق می‌شود. به عبارت دیگر، کسی یا چیزی که از قانون طرد شده، از بند قانون نرسته و رابطه‌اش با قانون نگسسته است، بلکه رابطه‌اش با قانون دقیقاً همین طرد است. استثنا دقیقاً

به واسطه طرد و حذف، مشمول قانون می‌شود. قانون بر استننا اعمال می‌شود، [اما] از رهگذر دیگر اعمال نشدنی، از خلال عقب‌نشینی و رویگردانی‌اش از آن (برگرفته از مقاله استننا و حاکم: نکاتی کوتاه از اشمیت و آگامبن، نوشته پویا ایمانی، مجله فرهنگ امروز، 1395).

77-camp: در اندیشه آگامبن، اردوگاه یک فهم فضایی از چگونگی پیدایش وضعیت استثنایی است که خود را بیرون از نظام قانونی پنهان می‌کند: یک فضای استثنایی در قلمرو سرزمینی که در آن، قانون به حالت تعلیق درآمده و هر چیزی امکان‌پذیر است. در عین حال، اردوگاه، کاملاً هم خارج از نظام قانونی نیست، بلکه پیوندی است از قانون و واقعیت که در آن، این دو اصطلاح غیرقابل تمیز می‌شوند. اردوگاه در مقام قانون پنهان (نوموس) فضای سیاسی جامعه، فضایی برآمده از قدرت حاکم و در جهت تولید حیات برهنه (bare life یا zoe؛ حیات بیولوژیک؛ اصطلاحی که در مقابل حیات و وجود سیاسی-political life یا bios- معنا پیدا می‌کند) است. در اردوگاه، زیست‌سیاست به مطلق‌ترین شکل خود رخ می‌نماید و با زندگی بیولوژیکی رودررو می‌شود. آگامبن با استفاده از مفاهیم رایج در رم باستان و قوانین حکومتی آن زمان، چهره و نقشی به نام هومو ساکر (Homo Sacer) را معرفی می‌کند که به معنی انسان محروم و طرد شده است؛ شخصی که می‌توان با مصونیت از مجازات، او را کشت، زیرا از اجتماع سیاسی طرد گشته و تمام حقوق یک شهروند از او سلب شده است و صرفاً حضوری فیزیکی دارد. این شخص فاقد وجود سیاسی (bios) است و حیات برهنه‌ای دارد که به خاطر ملغاشدن تمام حقوقش، از هرگونه حمایت قانونی محروم است و هیچ‌گونه اظهار دعوی حقوقی در مورد وی تحقق نمی‌یابد. وقتی قانون به انسان مطرود پشت می‌کند، او را و می‌نهد بی‌آنکه رهاش کند. به عبارت دیگر، مانع دستیابی‌اش به قانون می‌شود. پیامد این وانهادگی نه فراغت از قانون، بلکه قرارگرفتن بی‌وقفه در معرض زور قانون است. در یک کلام، استننا به معنی حذف و طرد مطلق از سپهر سیاسی نیست، بلکه دال بر بیرون‌کشیدن است، بیرون‌کشیدنی به‌منظور برهنه‌کردن و بعد بازگنجاندن (برگرفته از دو منبع 1) از مقاله وجود سیاسی تا حیات برهنه نوشته دکتر سید محمدناصر تقوی، 1396 و 2) مقاله استننا و حاکم: نکاتی کوتاه از اشمیت و آگامبن، نوشته پویا ایمانی، مجله فرهنگ امروز، 1395) م. existing potentiality: در تفکر ارسطو، بالقوه‌گی به معنای آنچه می‌توان انجام داد همواره برساننده‌ی نابالقوه‌گی-به معنای آنچه می‌توان انجام نداد (impotentiality)- است، و توانایی انجام‌دادن همواره از پیش، توانایی انجام‌ندادن نیز محسوب می‌شود. این وجه دوگانه، مسأله اساسی نظریه بالقوه‌گی است که توسط ارسطو در کتاب متافیزیک بسط داده شده است. آن طور که ارسطو می‌نویسد، هر بالقوه‌گی در عین حال نابالقوه‌گی آن بالقوه‌گی است. نابالقوه‌گی در اینجا به معنای غیاب بالقوه‌گی و عدم توانایی انجام‌دادن نیست، بلکه به معنای توانایی انجام‌ندادن و هم‌چنین توانایی در به‌کارنبستی بالقوه‌گی است. م.

79- impotentiality

80- peripheral places

81- Design as Politics

82- Jacques Rancière

83-police order: رانسیر کار خود را از تمایزگذاشتن میان پلیس (police) و سیاست (politics) آغاز می‌کند. پلیس که در حکومت تجلی پیدا می‌کند، سلسله‌مراتب، جایگاه‌ها و وظایف را مشخص کرده و نظمی مستقر را در اجتماعات انسانی ایجاد می‌کند. در تفکر رانسیر، پلیس آن مفهومی است که در مقابل سیاست تعریف می‌شود. به تعبیر وی، پلیس به نظم متکی بر آراء عمومی موجود، مشروعیت تام‌وتمام بخشیده و به نوعی، «سیستم توزیع و مشروعیت‌بخشی» است که مجموعه‌ای از رویه‌ها را در نظر می‌گیرد؛ رویه‌هایی که به واسطه آن «اجماع و رضایت عمومی پیرامون سازمان‌یابی قدرت، توزیع جایگاه‌ها و نقش‌ها، و نظام مشروعیت‌بخشی به این توزیع به دست می‌آید. پلیس و فرایندهای پلیسی می‌کوشند، همواره سلطه را طبیعی‌سازی و بازتولید کنند. نظم پلیسی همان چیزی است که مقدر می‌کند برخی افراد یا گروه‌های خاص در جایگاه‌های سلطه و برخی دیگر در جایگاه‌های متابعت قرار گیرند و آنها را «به انواع خاصی از زندگی، اعم از خصوصی یا عمومی می‌گمارد، و نیز در مکان‌ها و زمان‌هایی خاص، در «بدن‌هایی» خاص، یعنی در شیوه‌های خاصی از دیدن و گفتن گرفتار می‌کند. نظم پلیسی به دنبال قراردادن هر چیزی در مکان خاص و مناسب خود است؛ این امر از راه تخصیص و توجیه صورت می‌گیرد. در مقابل، تفسیر رانسیر از سیاست معطوف به برابری است و به آنتاگونیسمی چشم دارد که نظم موجود را در مقام نوعی اجماع (consensus) به چالش می‌کشد و اختلاف‌نظر (dissensus) را جانشین آن می‌کند. اجماع فارغ از آنکه در جبهه حاکمیت باشد یا اپوزیسیون، به شکلی تمامیت‌خواهانه تلاش دارد تمام گونه‌های فرضی کنش‌ها و رفتارهای سیاسی را رمزگذاری و از آن خود کند. به همین دلیل هم تنها راه دستیابی به آشکال تازه مقاومت، گذر از هرگونه اجماع ساختگی در هر دو سوی قطب با دستاویز قراردادن تفسیر متفاوتی از سیاست است. به عقیده رانسیر سیاست را می‌توان به‌صورت فعالیت تعریف کرد که با برساختن سوژه‌های جدید، از نظم پلیسی می‌گسلد و انواع جدیدی از بیان جمعی را برمی‌سازد؛ پیکربندی‌های جدید میان امور قابل‌دیدن و غیرقابل‌دیدن و میان امور قابل‌شنیدن و غیرقابل‌شنیدن، نحوه‌های جدید توزیع مکان و زمان، و خلاصه، ظرفیت‌های بدنی جدید. تحقق سیاست/دموکراسی منوط به گذر از پلیس است. سیاست یا دموکراسی به معنای برهم‌خوردن نظم بخش‌های به‌رسمیت‌شناخته‌شده جامعه و کلیت آن یعنی حکومت از سوی بخش‌های بدون سهم جامعه در به‌دست‌گرفتن برابری اداره امور مشترک است. پس، از این نگاه، دموکراسی و سیاست هر دو به گونه‌ای یکی شده و هر دو در عین حال با مدیریت نظم موجود - آنچه که در افکار عمومی سیاست و دموکراسی نامند- متضاد می‌شوند. به زعم رانسیر، دموکراسی، قدرت کسانی است که هیچ صلاحیت و ویژه‌ای، به جز عدم صلاحیت، برای حکمرانی ندارند. به اعتقاد وی، دموکراسی یا سوژه سیاسی به معنای دقیق کلمه باید با تمامیت کسانی که هیچ صلاحیتی ندارند یکی انگاشته شود. رانسیر این را به‌حساب‌آوردن به‌حساب‌نیامدگان یا بی‌سهمان می‌نامد (برگرفته از سه منبع: الف- بخشی از یادداشت پوریا جهان‌شاد با عنوان تأملاتی درباره مفهوم سیاست در فیلم‌های مستند سیاسی در روزنامه شرق؛ 1397، شماره 3202؛ ب- یادداشتی با عنوان ممکن‌شدن سیاست در روزنامه شرق؛ 1398، شماره 3566؛ ج- نوشتاری با عنوان دموکراسی‌ها بر ضد دموکراسی اثر ژاک رانسیر، ترجمه شیدان وثیق، 1392).

84- true politics

85- proper places

86- urban poverty

87- marginalization

88- inclusion of the excluded

89- whole and its partitioned spaces

90- global-mega

91- design map

92- provisional and instrumental

93-trans-localities: فرامحلیت/بینامحلیت بر تنش میان محلیت‌ها و رابطه آنها با جهان تاکید می‌کند و به عبارتی به سیالیت فرهنگ توجه دارد. به عبارت دیگر، فرامحلی بودن، تاکید زیادی به رفت‌وآمد مابین مسائل فرهنگی، ایده‌ها، و تنش میان محلیت‌ها دارد. م.

94- south-south

95- north-south

96- the urban sensorium